

## «در بهار محبت معشوق»

### نقد شعر عبدالواسع جبلی از منظر ادبیات غنایی

دکتر حسن بساک

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

(تاریخ دریافت: // تاریخ پذیرش: //)

#### چکیده

بخش عظیمی از ادبیات گرانسنگ ما را ادبیات غنایی تشکیل می‌دهد. شاعر با زبانی لطیف و معانی ظریف، شادی‌ها و تلخی‌های زندگی و آرزوها و آمال و احساسات شخصی خویش را بیان می‌کند. در سده دوم قرن ششم توجه بیشتری برای حرکت به سمت سبک عراقی صورت گرفت و زمینه بیشتری برای بیان مفاهیم غنایی فراهم آمد. در این میان بعضی از شاعران همچون سنایی و عبدالواسع جبلی از پیش قراولان این نوع مضامین به حساب می‌آمدند تا اینکه در قرن هفتم سعدی و مولوی با مضامین عالی غنایی خود آثاری درخور به جامعه تقدیم کردند.

قالب غزل یکی از موفق‌ترین حوزه‌های شعر فارسی است که ادبیات غنایی در آن بارور شده است و بدیع‌الزمان عبدالواسع بن عبدالجماع غرjestانی جبلی از ادیبان و شاعران قرن ششم است که همانند سنایی با سرودن غزل‌های گوناگون توانست این نوع بسیار مهم از شعر فارسی را اعتلا و استقلال بخشد. وی در اشعار خود که اوج هنر شاعری اوست علاوه بر مضامین عاشقانه، گاه از اندیشه‌های عرفانی نیز در آن ملاحظه می‌شود بنابراین وی را باید از قدیمی‌ترین شاعرانی برشمرد که مضمون‌های غنایی و عرفانی را در غزل پیوند داده است. نویسنده در این مقاله ضمن تحلیل محتوای اشعار عبدالواسع جبلی، عناصر ادبیات غنایی را با ذکر شواهدی چند مورد نقد و بررسی قرار داد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات غنایی، عبدالواسع جبلی، شعر غنایی، غزل، عشق، تحلیل محتوا.

### مقدمه

در حوزه ادبیات غنایی بعضی از اصطلاحات در شعر شاعران بیشتر تجلی دارد و شعر شاعر را از سایر انواع تعلیمی، نمایشی و... مجزا می‌سازد. عبدالواسع جبلی شاعری مداح در قرن ششم بوده که در دوران شاهان غوریان و سلجوقیان و غزنویان زندگی می‌کرده و به مدح آنان می‌پرداخته است. وی از پیشروان بزرگ تغییر سبک شعر در اواسط این قرن و از کسانی است که در سخن او شعر به لهجه عمومی زمان، که تا آن وقت آمیزش بیشتری از سابق با زبان عربی حاصل کرده بود، نزدیک شد. قدرت طبع و مهارت سخنوری او در شاعری سبب شد که او به کلام آراسته مصنوع و افزودن پیرایه‌های لفظی بر زیورهای معنوی توجه بسیار کند و در ابیات خود به موازنه و مماثله و ترصیع و تعدید و لف و نشر و امثال آنها توجه بسیار داشته باشد. او در شعر عرب نیز دست داشت و به قول عوفی در لباب الالباب «ذوالبلاغتین» بود و کسی از فضلا نقدی چنین به معیار قریحت نسنجیده است و در خاطر هیچ فصیحی مثل این نگنجید. (عوفی، ۱۳۶۱، ۲/ ۱۰۴) شعرش به آرایه‌های ادبی مزین است و می‌تواند نمونه خوبی برای ادبیات غنایی محسوب گردد. مجموع دیوان او شامل قصاید، غزلیات، مرثیه‌ها، ترکیب‌بندها و ملمع‌هاست. برای آگاهی بیشتر (رک: صفا، ۱۳۶۸، ۲/ ۶۵۱) هدف غایی شعر غنایی، توصیف عواطف و نفسانیات نوع بشر است و به همین جهت از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. «شعر غنایی انواع این احوال و احساسات است که اغراض شعر را چنان که نزد قدما معمول بوده است بیان می‌دارد- وصف، مدح، رثا، فخر، و غزل... انواعی که همه را تحت عنوان کلی شعر غنائی- به معنی وسیع کلمه- می‌توان درج کرد». (زرین کوب، ۱۳۷۹، ۱۴۴)

### بیان مساله

ادبیات غنایی، بخشی مهمی از ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد. ادبیات فارسی ایران از این دیدگاه برآیند پدیده چند فرهنگی است که یا خود در گستره تاریخ، این ادبیات را به وجود آورده و یا از آن تأثیر پذیرفته است. عبدالواسع همانند سنایی با سرودن غزل‌های متعدد و با اوزان وقوافی گوناگون توانست این نوع بسیار مهم از شعر فارسی را استقلال بخشد. وی بخش عظیمی از دیوان خود را بدان اختصاص داده است و علاوه بر مضامین

عاشقانه، گاه رگه‌هایی از اندیشه‌های عرفانی نیز در آن دیده می‌شود. بنابراین او را باید از قدیمی‌ترین شاعرانی برشمرد که در پیوند دادن مضمون‌های غنایی و عرفانی در غزل طبع آزمایی کرده است. نگاه شاعر همانند دیگر شاعران اعتدالی و زندگی مدارانه است که در شعرهایش به خوبی نمایان است.

#### پرسش‌های تحقیق:

- ۱- ویژگی بارز اشعار عبدالواسع جبلی چیست؟
- ۲- آیا می‌توان عبدالواسع را جزء شاعران پیشگام در ورود به ادبیات غنایی سبک عراقی دانست؟
- ۳- تاثیرپذیری شعری شاعر از سنایی چگونه بوده است و شاعر چگونه از اصطلاحات شعر غنایی در غزلیات خود سود جسته است؟

#### فرضیات تحقیق:

۱- به نظر می‌رسد عبدالواسع شاعری مداح بوده و سبک شعری او در قصاید و غزل‌هایش بیشتر به ادبیات غنایی متمایل است. او به شعر شاعران هم دوره خود هم چون سنایی نیز توجه داشته است. ۲- به نظر می‌رسد عبدالواسع توانسته است با توصیفات زیبای خود در ادب غنایی به‌عنوان شاعری پیشگام مطرح شود. ۳- عبدالواسع بیشترین تاثیرپذیری را از سنایی داشته است و به نظر می‌رسد در غزل‌های وی اصطلاحات ادبیات غنایی با مهارت و استواری به‌کار رفته است.

#### بررسی پیشینه تحقیق

در باب شعر و ادب غنایی به منابع بسیاری می‌توان اشاره کرد اما تحقیقی مستقل در باب ادبیات غنایی در اشعار عبدالواسع جبلی مشاهده نشده است؛ برخی از این مقالات عبارتند از:

- حاکمی، اسماعیل، ۱۳۸۶، تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران (انواع شعر فارسی)، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول.

- ذوالفقاری، حسن، ۱۳۷۴، منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی، تهران، انتشارات نیما، چاپ اول.

اما در باب عبدالواسع جبلی در مجله ارمغان مقاله‌ای با مشخصات زیر نوشته شده است که کلی‌گویی است و صرفاً به معرفی شاعر بسنده کرده است.

- قویم‌الدوله، ۱۳۳۷، عبدالواسع جبلی، نشریه: ارمغان، دوره بیست و هفتم، فروردین، شماره ۱. بهار. پرداختن به مضامین غنایی در غزلیات جبلی از این حیث کاری نو به شمار می‌آید.

#### روش تحقیق:

این پژوهش توصیفی است و به روش تحلیل محتوا به انجام رسیده است و داده‌های آن با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و مبتنی بر اشعار عبدالواسع جبلی جمع‌آوری گردید.

#### ضرورت تحقیق:

در شعر فارسی گسترده‌ترین موضوعات، در شعر غنایی جلوه‌گر است و توجه شاعران به کاربرد اصطلاحات غنایی در غزل‌ها، قصاید و انواع شعر دیده می‌شود. «در شعر فارسی، وسیع‌ترین افق معنوی و عاطفی، افق شعرهای غنایی است. موضوعاتی که در ادب فارسی حوزه شعر غنایی را تشکیل می‌دهد تقریباً تمام موضوعات رایج است بجز حماسه و شعر تعلیمی. و در یک نگاه اجمالی، شعرهای عاشقانه، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح و وصف طبیعت همگی مصادیقی از شعر غنایی به شمار می‌رود» (رزمجو، ۱۳۸۲: ۸۵). تقریباً بیشتر موضوعات عاشقانه، فلسفی، عرفان، مدح و وصف می‌تواند در این حوزه، مطرح شود. از این رو تحلیل محتوای اشعار عبدالواسع جبلی از منظر ادبیات غنایی، می‌تواند راه را برای سنجش بهتر اوضاع اجتماعی زمان شاعر و درونمایه‌های اشعار و همچنین سبک شعر غنایی او هموارتر سازد.

### آشنایی با شاعر:

لقب و نسب شاعر، بدیع الزمان فریدالدین ابوالفضائل عبدالواسع ابن عبدالجامع بن عمر بن ربیع الجبلی الهروی الاریب است. نسب او همانند آنچه خودش در شعرش اشاره کرده «فرید» بوده است. (صفا، ۱۳۶۸: ۱۳)

پیش از نیم فرید خواندندی خاصه و عامه از ره تقلید  
شد کنون این لقب بمن لایق که بماندم ز خدمت تو فرید  
(جبلی، ۱۳۶۱: سیزده)

اما از آن رو به او جبلی می‌گفته‌اند که غرjestان ولایتی وسیع در خاور بادغیس و هرات بود که به سبب کوهستانی بودن آن، این ناحیه را جبل هرات می‌گفتند و نسبت به آن را جبلی می‌آورده‌اند. (صفا، ۱۳۶۸: ۱۴)

### تأثیر محیط بر شعر جبلی

آنچه یک محقق را بر آن می‌دارد که در باب آثار یک شاعر یا نویسنده به نقد و بررسی بپردازد وجود ارزش‌های اجتماعی و صیغه‌های محلی در آثار آنان است و نوع نگاه نویسنده به جهان نیز از محیط زندگی شاعر و سبک فکری او نشأت می‌گیرد. بی‌تردید نگاه منتقدان معاصر آن شاعر با نگاه منتقدان دوران بعد متفاوت است و همین امر می‌تواند قضاوت بهتر و عمیق‌تر منتقد را فراهم سازد. اگر تأثیرات محیط بر شاعر مثبت بوده باشد این امر در نوع شعرش نمایان می‌شود همچنان که خود عبدالواسع در غزلی می‌سراید:

این فرخجسته بقعت و آراسته سرای      باغیست دلفروز و بهشتیست جان فزای  
از خرمی چو طبع حریفان هم نفس      وز نیکویی چو روی ظریفان دلربای  
چون خضر زندگانی جاوید یافت آنک      در صحن او نهاد ز بهر نظاره پای  
هستند متفق همه عالم که هیچکس      زین گونه جایگاه ندیدست هیچ جای

(جبلی، ۱۳۶۱: ۶۳۴ و ۶۳۵)

این نوع نگاه شاعربه جامعه و روزگار خود طبیعتاً گرایش وی را به ادبیات غنایی به مفهوم واقعی آن بهتر نشان می‌دهد. «شعر غنایی سخن گفتن از احساسات شخصی است به

شرطی که از دو کلمه «احساس» و «شخصی» وسیع‌ترین مفاهیم آن‌ها را در نظر بگیریم؛ یعنی تمام انواع احساسات از نرم‌ترین احساسات تا درشت‌ترین آن‌ها با همه واقعیاتی که وجود دارد. احساس شخصی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه از احساس او، به اعتبار این که شاعر فردی است اجتماعی، روح او نیز در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶)

### صور خیال در شعر غنایی جبلی

برداشت شاعران از طبیعت به واسطه نوع نگاه آنان متفاوت است. گذشته از وصف‌های متنوع و گسترده که در شعر وجود دارد طبیعت به گونه‌ای دیگر در صور خیال گویندگان این عصر تجلی یافته است. «قوی‌ترین عنصر در ساختمان شعر غنایی و عاشقانه استعاره است زبانی که می‌تواند عواطف و احساس‌های دقیق و نرم را، دور از جریان‌های عادی گفتار و دور از منطق معمولی سخن، بیان کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۳۸۷) همچنین تشبیه نیز از عناصر اصلی خیال شاعرانه به شمار می‌رود و طبیعی است که در صورخیال شعر فارسی عنصر تشبیه در کنار استعاره نقش اساسی دارد و مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما در شعر غنایی عبدالواسع جبلی خبری از استعارات و تشبیهات پیچیده نیست و مفاهیم انتزاعی سخت در تشبیهات او دیده نمی‌شود. شعر او همانند معاصرانش «معزی و انوری» تلفیقی است از تصاویر ساده:

تاسوی تو مایلیم چون کاه نزد کهربا      همچو کاه اندر غم هجران همی کاهی مرا

(جبلی؛ ۱۳۶۱: ۴۹۱)

موی چونسرین شدست زآن لب میگون مرا      اشک چوپروین شدست زآن رخ مهوش مرا

(همان: ۴۹۶)

در شعر عبدالواسع خال و لب و زلف و چشم با صفاتی نظیر مشکین، شیرین، شورانگیز و رنگ‌آمیز همراه می‌شوند.

گرنمایی خال مشکین ز لب شیرین      زاهد صدساله را یا عابد شب خیز را

(جبلی؛ ۱۳۶۱: ۴۹۷)

وی از نوای پرندگان به سادگی برای توصیف حال عاشق خود بهره می‌برد و چنین می‌سراید:

تا جهان گشتست پرجوش ازخروش عندلیب      نیست یک شب کز فراق او دلم پرجوش نیست  
(جبلی؛ ۱۳۶۱: ۵۱۲)

از گل‌ها تصویری دارد با صداقت و پاکی و سادگی و همانند شعرای بعد از خود تنها به پیچیدگی رنگ و بوی گلها چندان توجهی ندارد:

داری از شمشاد و نسرين و سمن      زلف و رخسار و بناگوش ای پسر  
(جبلی؛ ۱۳۶۱: ۵۳۲)

بی آن رخ چون لاله چون ابرهمه ساله      مانده من ژاله از دیده نبارد کس  
(همان؛ ۵۳۷)

تصویرها در شعر جبلی انتزاعی است، چه در جانداران و چه در غیر جانداران بیشتر از یک تصویر نمی‌تواند تداعی کند. وی همانند فرخی و رودکی و فردوسی، تصاویری با مفاهیم روان و ساده را به کار می‌برد. شعرش برعکس منوچهری از تصاویر حاصل از تجربه شخصی و یا تصویرهایی سرشار از حرکت و حیات و یا تصاویر مرکب خالی است. برای آگاهی بیشتر (رک: بهار، ۱۳۶۹، ۲ / ۶۲-۶۵)

### تحلیل عناصر ادبیات غنایی در غزلیات جبلی:

#### ۱. عشق:

موضوع عشق بیشترین بسامد را در غزل‌های جبلی دارد و سر فصل بیشتر غزل‌هایش را شامل می‌شود. به عنوان مثال:

ای چو جان وقت صفا و چو جهان گاه جفا      یک جهان را غم عشق تو بجان آوردست  
(جبلی؛ ۱۳۶۱: ۵۱۳)

گر چند مرا توبه شکستن نه صلاحست      در عشق توهشیارنشستن نه مباحست  
(جبلی؛ ۱۳۶۱: ۵۱۱)

از عشق تو آسیمه چو پروانه شمعم      وز مهر تو سرگشته چو دیوانه مستم  
(همان، ۵۵۱)

## ۲- عاشق:

واژه عاشق هم از پرکاربردترین واژه‌هاست که در کنار واژه عشق در غزل‌ها همراه است. عبدالواسع در غزل‌هایش عاشق را به زیبایی توصیف می‌کند و راه‌رهایی و رسیدن به محبوب را نه از راه زهد و تعبد که از راه عشق و عاشقی می‌داند اگرچه وی عاشقی را با مفلسی و بی‌مهری هم‌تراز دانسته اما باز هم با همه این سختی‌ها عاشقی را بهترین راه برمی‌شمارد.

از جور تو پیراهن عشاق قبا شد تا نام تو را سرو قباپوش نهادند

(جلی، ۱۳۶۱: ۵۱۶)

عاشقی راه نیک نامی نیست دوستی کوی شادکامی نیست

(همان، ۵۱۴)

یک چند به دل عاشق دیدار تو بودم وز مهر تو پیوسته خریدار تو بودم

(همان، ۵۴۹)

## ۳- معشوق:

بی‌وفایی‌ها و خودکامی‌های معشوق و درد هجر و دوری از معشوق و همچنین میل به وصال یار نیز به زیبایی در اشعار عبدالواسع توصیف شده است:

در بهار محبت معشوق با نوای هزار دستانیم

(همان، ۵۵۶)

گویند حریفانم بگذار زدست او را معشوق مساعد را از دست گذارد کس

(همان، ۵۳۷)

دل چو من پیوسته بر درد و غم معشوق‌دار تن چو من همواره در نیک و بد ایام ده

(همان، ۵۷۶)



#### ۴- فتنه و آشوب:

از نگاه تیزبین عبدالواسع بلوا و آشوبی که معشوق با عشق خود در وجود عاشق برپا می‌کند نیز دور نمانده است. توصیفات زیبایی چون خم زلف و روی زیبا و خال سیاه معشوق، آثار فتنه و آشوب عشق را در شعرهای وی به خوبی نشان می‌دهد:

زلفین پر از تاب و خم و بند تو ببرید      تا شهر پر از فتنه و آشوب و بلا کرد  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۱۷)

یک دل از فتنه عشق تو نباشد ایمن      تا تو را بر سمن از مشک دو جراره بود  
(همان، ۵۱۸)

پر فتنه گشت دهر ز زلف بتاب او      پر ناله گشت شهر ز خال سیاه او  
(همان، ۵۷۰)

#### ۵- وصل و وصال:

منتهای آرزوی عاشق، وصال معشوق است. تمنای وصال درغزلها و قصاید و مثنوی‌های بسیاری توصیف شده است. عاشق برای رسیدن به وصل سختی‌ها و زحمات زیادی را متحمل می‌گردد اما شیرینی وصال باعث می‌شود تا در نهایت سختی‌ها را به فراموشی بسپارد. وصال معشوق سبب راحت روح و شفای دل عاشق است. عبدالواسع در غزل‌هایش، فقط به قدر چشیدن دو قطره از چشمه وصل رضایت می‌دهد و برای وصول بدان همه نیش‌ها و نوش‌ها را به جان می‌خرد:

گر به جام وفا ز چشمه وصل      جبلی را دو قطره آب دهد  
(همان، ۵۲۳)

من کیم کاندیشه تو هم نفس باشد مرا      یا تمنای وصال چون توکس باشد مرا  
ای وصل تو راحت و شفای دل      وی هجر تو آفت و بلای دل  
(همان، ۵۴۵)

## ۶- هجر و فراق

عبدالواسع هجر را آفت و بلای دل می‌داند و برای نجات از این آفت از خداوند کمک می‌طلبد تا بتواند در برابر آن صبر پیشه کند. هجر و فراق تمام لحظات را برای عاشق غیر قابل تحمل و دشوار می‌کند، او را ناتوان و رنجور می‌سازد و می‌کشد:

تا سوی تو مایلم چون کاه نزد کهربا      همچو کاه اندر غم هجران همی‌گاهی مرا

(همان، ۴۹۲)

هر زمانی غم هجران تو ما را بکشد      یاد تو زنده کند باز به ساعت ما را

(همان، ۴۹۶)

هر زمان بار غم هجران او پشت مرا      چون دل اعدای سلطان مظفر بشکند

(همان، ۵۲۶)

## ۶- زلف:

از نشانه‌های دل‌انگیز اشعار غنایی فارسی، بازی شاعر با علائم و اشاراتی است که معشوق در عشق خود با عاشق نمایان می‌کند و دنیایی را آکنده از فتنه و آشوب می‌سازد. زلف معشوق، عاشق را در پیچ و خم‌های کوچه عاشقی به هر وادی می‌کشاند. زیبایی شعر عبدالواسع نیز از این لطف خالی نیست. وی چنان از زلف یار و پریشانی آن و تاثیر آن بر عاشق می‌سراید که خواننده را به وجد می‌آورد:

در زلف تو تاب و گره و بند و شکنجست      در چشم تو سحر و حیل و مکرو فسونست

(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۰۵)

فردا چو خط و خال تو در زیر خط شود      کمتر شود هر آینه ناز و جدال تو

(همان، ۵۷۲)

بیچاره دلم در غم آن زلف چو چوگان      چون گوی همه ساله بفرمان تو باشد

(همان، ۵۱۹)

#### ۷- خال:

خالی که بر رخساره معشوق نمایان است در نزد عاشق بسیار با ارزش است و جلوه بی نظیری دارد به طوری که نه تنها از عاشق، یک دیوانه مست می سازد بلکه می تواند زاهد صد ساله و عابد شب خیز را نیز بلرزاند:

گرنمایی خال مشکین و لب شیرین خویش زاهد صد ساله یا عابد شب خیز را

(همان، ۴۹۷)

از زلف پریشان رخساره رخشانس تابنده همه ساله همچون قمر از عقرب

(همان، ۵۰۲)

#### ۸- لب:

در ادبیات فارسی برای معشوق زیباروی، لبی سرخ و مرجان نمای، نمکین و شیرین، تنگ و غنچه گونه توصیف شده است و گاه آن را به لعل و یاقوت سرخ (بیجاده) نیز تشبیه کرده اند. در شعر عبدالواسع لب بیشتر با خال نشسته بر روی آن، توصیف شده است:

نیست با رنگ لب او در جهان بیجاده‌یی نیست چون نور رخ او بر فلک سیاره‌یی

(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۹۷)

نوشین لبی و مشکین خالی و سال و ماه داری ز مشک مهر نهاده بنوش بر

(همان، ۵۳۲)

بر طرف لبش خدای داند کان خال چه لطف و حال دارد

(همان، ۵۲۲)

#### ۹- چشم: (چشم نرگس، سوسن، چشم شوخ)

در اشعار عبدالواسع چشم زیبای معشوق با صفت‌های زیادی همراه شده است و تعداد ابیاتی که شاعر چشم یار را توصیف کرده است آن قدر هست که مورد توجه قرار می گیرد. از نظر شاعر چشم معشوق که می تواند دل خلقی را به غارت ببرد می تواند به یک ستمگر تشبیه گردد. این چشم با نرگس و سوسن به طراوت و شادابی می رسد چرا که گل نشانه طراوت است:

چشم ستمگر تو همی دل برد ز خلق در چشم سرمه ستم و دلبری مکش

(همان، ۵۳۹)

نرگست آن چشم شوخ و لاله آن لبهای لعل سوسن آن رخسار خوب و سنبل آن زلفین پست

(همان، ۵۰۴)

### ۱۰- شوخ و بی پروایی:

جیلی در هفت غزل از شوخی چشم معشوق و شورانگیزی و رنگ آمیزی آن سخن گفته است. وی چنان این شوخ چشمی و چابکی یار را طاق فرسا و سوزنده و آن را همانند ذوالفقار تیز و برنده دانسته است و بر این باور است که غمزۀ شوخ، دل و دین خلق را می برد تا جایی که غمزه ها و عشوه های معشوق جایی برای خودنمایی عاشق نمی گذارد و شاعر آن را به عمد از جانب معشوق یاد می کند که فقط به ذکر چند نمونه بسنده می کنیم:

خلقسی تن و جان دین و دل داده آن شوخ شگرف چابک کش را

(جیلی، ۱۳۶۱: ۴۹۳)

ای بعمدا سربریده زلف شورانگیز را وی ز شوخی مایه داده چشم رنگ آمیز را

(همان، ۴۹۷)

چهره خوب تو ماند نو بهار تازه را غمزۀ شوخ تو ماند ذوالفقار تیز را

(همان، ۴۹۷)

### ۱۱- بت، نگار، صنم:

واژه بت یا صنم و یا نگار اوج دل بستگی پرستنده به معبود است. شاعران پارسی گوی برآند تا برای آن معشوق ستمگری که دل و دین می برد بهترین واژه را بیاورند و او را به بهترین شکل توصیف کنند لذا او را شمع همه عالم و سرو بلند و ماه دلکش می دانند و عبدالواسع به خوبی از واژه صنم، بت و نگار سود جسته و معشوق را با صفاتی دل نشین همچون لعبتی شیرین معرفی کرده است.

بغزود می شبانه نیکویی رخساره آن نگار مهوش را  
از دور بدیدم آن بت کش را آن سرو بلند و ماه دلکش را  
(همان، ۴۹۲)

آن صنم دلفروز یار نو آیین ماست شمع همه عالمست لعبت شیرین ماست  
(همان، ۵۰۸)

#### ۱۲- باده، نبیذ، شراب:

عبدالواسع جبلی از واژه باده و شراب و نبیذ و ... به زیبایی هر چه تمام تر در شعرش استفاده می کند. باید گفت هرچه هست در شراب عشق است که این باده الست، دلدادگان مفلس و آزادگان مونس را مددکاری می کند:

وآنک درین راه نهادست گام چاره او جز قدح باده نیست  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۰۸)

خمارآلوده چشم او نیندارم که در عالم کسی را از شراب عشق نامخمور بگذارد  
(همان، ۵۲۴)

گویی شرط وادی عاشقی نوشیدن نبیذمغانه و شراب تلخ است. عاشق برای رهایی از عتاب‌های راه عشق و تنهایی‌های شبانه خود، شراب مغانه را راه درمان می داند. تاجایی که حتی وقت باده نوشیدن نیز به معشوق خود می گوید که نه تنها به هنگام باده نوشی از پیمان او برون نمی رود بلکه پیمان‌های پر می نوشد.

نه گاه باده نوشیدن زپیمانت برون رفتم نه وقت خرقه پوشیدن زفرمانت گذرکردم  
(همان، ۵۶۰)

الا ای لعبت ساقی زمی پرکن مرا جامی که پیدا نیست کارم را درین عالم سرانجامی  
(همان، ۵۸۰)

واژه باده و مترادف‌های آن در بسیاری از ابیات با واژه‌های بامدادان، آزادگان، روشن، صاف، تلخ، عشق و... همراه می شود تا شاعر جواب طعنه زنان را به این وسیله داده باشد.

**۱۳- آغوش:**

وصال یار و درآغوش گرفتن او مراد هر عاشق بلکه غایت طرب و شادی اوست. جبلی در شش غزل وصال معشوق را نهایت آرزوی عاشق می‌داند تا جایی که از پای درآمدن در این راه را نیز به چیزی نمی‌شمارد:

اگر از پای درآییم زمستی همگان هر یکی با صنمی دست در آغوش کنیم  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۴۸)

دوش مرا یار در آغوش بود آن چه طرب بود مرا دوش بود  
(همان، ۵۱۷)

**۱۴- میکده، میخانه:**

میکده و میخانه در غزل‌های شاعران، جایی است که عاشق برای رهایی خود از گیر و دار مشکلات به آنجا پناه می‌برد. جبلی نیز به خوبی در چند غزل خود جایی که برای توبه شکستن مناسب است را همان میخانه و میکده می‌داند. او دلیل توبه شکستن عاشق را مهر و علاقه بیش از حد به معشوق دانسته است و آنجا را جایی برای پاک شدن و محلی که دل و خرقة و عهد و سوگند را باید داد و نهاد و شکست؛ برمی‌شمارد.

در صومعه از جور تو جامه بدریدم در میکده از مهر تو، توبه بشکستم  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۵۱)

گاه در میکده باده بطرب نوش کنیم گاه در مصطبه جامه زهوس چاک زنیم  
(همان، ۵۵۴)

چند فرمایی مرا کز میکده پرهیز کن چون زندانی کنون توبه شکستم چون کنم  
(همان، ۵۵۸)

**۱۵- خرابات:**

این واژه در ادبیات عرفانی و همچنین غنایی ما، معنا و مفهوم و جایگاه ویژه‌ای دارد. برخلاف آنچه که در معنای لغوی خرابات جای مناسبی نیست اما برای عاشق بی‌پروا، جایی است که قید تمام تعلقات را زده و علم برافراشته تا اعلام کند که عاشق است و از هیچ چیز و هیچ کس پروایی ندارد.

شاعر خود به صراحت ادغان می‌کند که از راه مقالات و مقامات نفرت دارد و با اهل خرابات قرین است. او در هفتاد غزل خود، به خوبی نفرت خود را از اهل مقالات و مقامات با کاربرد این واژه اعلام می‌دارد و نشان می‌دهد که شایسته ارباب کرامات و اهل رندی و مستی و خرابات است.

از راه مقالات و مقامات نفوریم با اهل خرافات و خرابات قرینیم  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۴۷)

پای در دایره اهل خرابات نهیم دست در دامن آن لعبت چالاک زنیم  
(همان، ۵۵۴)

تا معتکف کوی خرابات نگردی شایسته ارباب کرامات نگردی  
(همان، ۵۸۹)

#### ۱۶- صومعه، مدرسه:

جبلی از مدرسه و صومعه دل خوشی ندارد و آنها را به کناری می‌زند و توجهی بدان نمی‌کند و آرامش روح و روان خود را نه در آنجا که در میکده می‌یابد. این دو واژه که در پنج غزل به کار رفته اما در این همین اشاره کم نیز به خوبی توانسته است باور و عقیده عبدالواسع را در این زمینه نشان دهد:

از مدرسه و صومعه کردیم کناره در مصطبه و میکده آرام گرفتیم  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۵۵)

دگر در صومعه وقتی به قرآبی مثل بودم کنون در میکده خود را به قلّاشی سمر کردم  
(همان، ۵۶۰)

#### ۱۵- رخ، رخساره:

در غزل‌های عبدالواسع، رخ و رخساره معشوق بیشترین تکرار را به خود اختصاص داده است. تقریباً در بیست غزل از رخسار و صفات آن بهره جسته است. وی صفت‌های گلنار، گل، سیراب، خوشاب، آراسته، زردی، ماهی، گلرخی، زهره و مشتری مانند و... را برای توصیف رخ و رخساره پسندیده و از آنها استفاده کرده است. رخ معشوق چنان عاشق شیفته را به هم می‌ریزد که شاعر با دیدنش مانند گل، جامه چاک می‌کند و گاه رخساره را

تنها سیارهٔ فلک بر می‌شمارد و گاه حتی پا را فراتر می‌گذارد و تابندگی ماه را نیز از روشنی رخ یار می‌داند.

ز زلف پریشانش رخسارهٔ رخشانس      تابنده همه ساله همچون قمر از عقرب  
(جلی، ۱۳۶۱: ۵۰۲)

رخ او همچو گل برگست و من هر ساعت از عشقش      چو گل جامه کنم پاره چه تدبیرای مسلمانان  
(همان، ۵۶۷)

گشتست چون ستاره ز عشق تو اشک من      تا عاشقم بر آن رخ چون آفتاب تو  
(همان: ۵۷۵)

#### ۱۷- گیسو:

عبدالواسع در چهار غزل گیسو را به زیبایی توصیف کرده است و همچنین از زلف یار نامی به میان آورده است اما در همان چهار غزل نیز با صفت‌هایی مانند بنفشه گیسو، بافته گیسو، سیاهی و درازی گیسو را به زیبایی به تصویر کشیده و خود را از گیسوی دراز در محنت دراز گرفتار می‌داند. روز عاشق را سیاه مثل گیسوی معشوق می‌داند و پشت عاشق را خمیده مانند ابروی کمانی معشوق توصیف می‌کند.

ای گشته چو گیسوی تو روزم به سیاهی      وی مانده چو ابروی تو پشتم بدو تاهی  
(جلی، ۱۳۶۱: ۵۸۷)

ارغوان رویی سمن بویی بنفشه گیسوی      مه جبین زهره طبعی مشتری رخساره‌یی  
(همان، ۵۹۶)

بندهٔ آن تافته زلف توام      فتنه آن بافته گیسوی تو  
(همان، ۵۷۲)

در محنت درازم، ز آن گیسوی درازت      با قامت دو تاهم ز آن ابروی دو تاهت  
(همان، ۵۱۳)

#### ۱۸- زنخدان:

عبدالواسع در پنج غزل از زنخدان به‌عنوان چاهی که یوسف در آن گرفتار بوده و عاشق بلاکش باید خود را از این چاه بیرون کشد یاد می‌کند و همچنین دل عاشق را



زندانی چاه زنخدان می‌داند و خال را شب و روز نگهبان و صاحب حرس آن می‌داند و جالب اینجاست که عاشق نیز نشانه پیمان و وفاداری خود از عشق و دل خود را نتیجه همین چاه می‌داند.

تا جای دلم چاه زنخدان تو باشد پیوسته دلم بسته پیمان تو باشد  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۱۹)

گر قصد بازداشتن این دلم کنی آنرا بجز چه زنج تو حرس مباد  
(همان، ۵۲۳)

شد دل ما را حرس چاه زنخدان تو بر لب آن روز و شب خال تو صاحب حرس  
(همان، ۵۳۷)

#### ۱۹- رود و رباب:

اسباب عاشقی و دل‌دادگی و صفای دل عاشق، صوت زیبا و خوش رود و ربابی است که در کنار یار به صدا درمی‌آید. گرچه فقط در دو غزل از این آلات موسیقی یاد شده اما همین امر توجه شاعر را به اسباب غنا و اهمیت موسیقی در شعر غنایی و توصیف حالات عاشقی بیان می‌کند.

گاه زعشقت کنم ناله چو رود و رباب گاه زهجرت کنم دیده چو رود ارس  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۳۶)

فصل بهار خرم و وصل نگارکش جام شراب روشن و صوت رباب خوش  
(همان، ۵۳۸)

#### ۲۰- غالیه:

معشوق با بوی خوش خود، همه چیز را تحت تاثیر قرار می‌دهد به طوری که ملک جمال او بدون منشور فرمانروایی غالیه زوال می‌پذیرد. این بوی خوش و رایحه دل‌انگیز، فتنه در عالم بر می‌انگیزد و عاشق را به خروش وادار می‌دارد. عبدالواسع جبلی همه چیز را در برابر غالیه معشوق ناچیز شمرده است و در پنج غزل از این واژه به خوبی استفاده کرده است:

نه عجب گر خروش من بفزود تا شد آن عارض تو غالیه پوش  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۳۹)

ملک جمال روی ترا باشدی زوال گر گرد او زغالیه منشور نیستی  
(همان: ۵۸۱)

### ۲۱- ماه و ماهرو:

سی و یک غزل جبلی دلبر را در صفت ماه و ماهروی توصیف کرده است که بیشترین کاربرد در میان واژه‌های مورد بررسی را به خود اختصاص داده است. اما شاعر در هر غزل خود از این ماه بودن معشوق تعبیر جداگانه ارائه می‌دهد. گاهی یار خود را ماه کامل و خود را ماه ناقص می‌داند و گاه خود را ماه نو می‌داند که از عشق یار رو به کاستی نهاده است:

تو شمع سرایی و منم سوخته شمعی تو ماه سمایی و صنم کاسته ماهی  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۹۵)

و گاه به توصیف ماه و پروین و بیان زیبایی لفظی و معنوی آن در دو مصرع می‌پردازد.  
تا ماه بر نیامد و پروین فرو نشد پروین بدست و ماه در آغوش داشتم  
(همان، ۵۴۸)

گاه آنرا فقط در معنای خاص خود یعنی یکی از اجرام سماوی به کار می‌برد.  
در مجلس از پیاله و ساقی و شمع وی پروین و ماه و زهره و خورشید داشتم  
(همان، ۵۴۹)

آیا برگشته از مهرم از آن چون باغ در مهرم که بی آن روی چون مهرم چو ماه نو بفرسودی  
(همان، ۵۹۱)

هرچه هست عبدالواسع جبلی با این واژه به خوبی در شعرش به نقش آفرینی می‌پردازد و در غزل‌های زیادی از آن بهره می‌گیرد زیرا می‌داند که یار همانند ماهی است که عاشق فقط او را هر شب می‌بیند اما وصالش سخت و طاقت فرساست و گاه غیرممکن است همانند دسترسی به ماه.

آن ماه که پیشه دلبری دارد همواره مرا ز دل بری دارد  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۱۶)

رخسار و جبین و عارض آن دلبر چون زهره و ماه و مشتری دارد  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۲۲)

نوشین لبی و مشکین خالی و سال و ماه داری ز مشک مهر نهاده بنوش برد  
(همان: ۵۳۲)

یکی دیگر از پرکاربردترین واژه‌ها گل‌های زیبای طبیعت است که با فریفتگی و نشاط معشوق در شعرهای جبلی نمود پیدا می‌کند. لاله با شوخ چشمی و نرگس با چشمان خمار و مست، نسرين با خنده رویی، ارغوان با مهر و محبت خود، سمن با نشاط شراب گونه، سوسن با رخ زیبایش، بنفشه با گوژ پستی عاشق ماندش، در جای جای غزل‌ها خودنمایی می‌کنند. فصل بهار و تازگی گل‌ها برای شاعر بسیار جالب و طرب‌انگیز بوده و او نیز مانند دیگر شاعران از این فرصت استفاده کرده و توانسته چهره معشوق خود و حالات او را با توصیف هر یک از گل‌های زیبا به تماشا بگذارد. تقریباً در بیست و یک غزل این تصویرسازی‌ها انجام شده است:

از مشک حجاب کرده سوسن را وز دود نقاب بسته آتش را  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۴۹۲)

زنجیر و قفل داری از عنبر و شکر بر لاله شکفته و بر لولوی خوشاب  
(همان، ۵۰۳)

## ۲۲- حلقه:

حلقه زلف یارچون کمندی است که دل عاشق را به هر سویی می‌کشاند. زلف و سیاهی آن عالمی را در حلقه خود گرفتار می‌نماید و آشوب و بلوایی برپا می‌کند. اگرچه استفاده از این واژه در هفت غزل بیشتر نیست اما به خوبی گرفتاری عاشق و فریاد و فغان او را از این حلقه بلا می‌توان در شعر شاعر به وضوح دید:

ور تو اندیشی که لشکرگاه دل‌های عزیز حلقه آن زلف جان آشوب دلکش نیست  
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۱۹)

ای حلقه گشته زلف سیاهت به دوش بر وی تکیه کرده جعد دوتاهاست بگوش بر  
(همان، ۵۳۱)

## ۲۳- سماع- خرقه

خرقه‌پوشی و سماع در نزد عرفا منزلت خاصی دارد و بزرگان صوفیه طی مراحل و وصول به سماع را نشانه نزدیکی و قرب به معشوق می‌دانند. گرچه جبلی از زاهدان و

عارفان در قصاید و غزل‌هایش به خوبی یاد نمی‌کند و خرقه‌پوشان را همانند حافظ مورد نکوهش قرار می‌دهد اما در دو غزل خود به این اصطلاح عرفانی استناد می‌کند. کاربرد کم این واژه، نشان‌دهنده آن است که شاعر زیاد میانه خوبی با دراویش ندارد و حتی خرقه‌پوشی را نیز از اسباب عاشقی نمی‌داند اما با این وجود وقتی پای عشق به میان می‌آید اذعان می‌کند که حتی خرقه‌پوشان هم در هنگام سماع معشوق، خرقه را می‌درند و اختیار را از دست می‌دهند.

ای دریده خرقه پوشان بر سماعت جام‌ها      وی فشانده کیسه‌داران بر جمالت مال‌ها  
(جلی، ۱۳۶۱: ۵۰۰)

در میکده رفتیم و دل و خرقه و سوگند      دادیم و نهادیم و شکستیم دگر بار  
(همان، ۵۳۰)

#### ۲۴- نتیجه:

ادب غنایی یکی از زیباترین، گسترده‌ترین و تأثیرگذارترین موضوعات ادب پارسی به شمار می‌آید. اگر چه تقریباً در تمامی قالب‌های شعری، موضوعات عاشقانه، فلسفی، عرفان، مدح و وصف می‌تواند کاربرد داشته باشد اما به‌طورخاص قالب غزل یکی از سرشارترین حوزه شعر است که ادبیات غنایی در آن بارور شده است. توجه شاعران به مضامین غنایی علاوه بر غزل‌ها در قصاید و انواع دیگر شعر نیز دیده می‌شود. عبدالواسع نیز به جهت آشنایی با زبان عربی از این قاعده مستثنی نیست هرچند وقوف به اشعار متقدمان و زبان عربی امتیازی سرشار برای شاعر محسوب می‌گشته است.

عبدالواسع همانند بعضی از شاعران هم دوره خود از آوازه و شهرتی زیاد برخوردار نیست اما شعرش به لحاظ درونمایه در حوزه ادبیات غنایی می‌تواند قابل توجه باشد زیرا وی نه تنها در اشعارش مقلدی صرف نبوده بلکه تعبیر و مضامین جدیدی نیز در آثارش دیده می‌شود. در شعر عبدالواسع خال و لب و زلف و چشم همانند دیگر شاعران با صفاتی نظیر مشکین، شیرین، شورانگیز و رنگ‌آمیز همراه شده است.

عبدالواسع جلی همانند سنایی با سرودن غزل‌های متعدد و با اوزان و قوافی گوناگون توانست این نوع بسیار مهم از شعر فارسی را استقلال بخشد. در غزل‌های وی اوج تصاویر

ادب غنایی مشهود است و علاوه بر مضامین عاشقانه، گاه از اندیشه‌های عرفانی نیز بهره برده است بنابراین او را باید از قدیمی‌ترین شاعرانی دانست که در پیوند دادن مضمون‌های غنایی و عرفانی در غزل توفیق داشته است.

عشق و توصیف معشوق بیشترین کاربرد را در غزل‌های شاعر دارد. بی‌وفایی و خودکامگی معشوق در اشعار عبدالواسع هم مثال زدنی است. در شعر جبلی مانند همه شعرهای عاشقانه، درد و هجر و دوری و وصال از معشوق موج می‌زند و شاعر به زیبایی از عهده‌توصیف مضامین غنایی برمی‌آید.

## منابع

۱. بهار، ملک الشعراء، ۱۳۶۹، سبک‌شناسی، جلد دوم، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران.
۲. حاکمی، اسماعیل، ۱۳۸۶، تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران (انواع شعر فارسی)، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول.
۳. جبلی، عبدالواسع، ۱۳۶۱، دیوان عبدالواسع جبلی، تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران.
۴. ذوالفقاری، حسن، ۱۳۷۴، منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی، تهران، انتشارات نیما، چاپ اول.
۵. رزمجو، حسین، ۱۳۸۲، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، مشهد.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۹، شعری دروغ، شعر بی نقاب، انتشارات محمدعلی علمی، تهران.
۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۶۶، صورخیال در شعر فارسی، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران.
۸. -----، ۱۳۸۶، زمینه اجتماعی شعر فارسی، انتشارات اختران، تهران.
۹. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات ایران، چاپ نهم، انتشارات فردوس، تهران.
۱۰. صورتگر، لطفعلی، ۱۳۸۴، منظومه‌های غنایی ایران، تهران، ابن سینا، چاپ اول.
۱۱. عوفی، محمدبن محمد، ۱۳۶۱، تذکره لباب الالباب، به تصحیح ادوارد گرانویل براون، با مقدمه محمد قزوینی و سعید نفیسی، ترجمه محمد عباسی، انتشارات فخر رازی.
۱۲. قویم‌الدوله، ۱۳۳۷، عبدالواسع جبلی، نشریه: ارمغان، دوره بیست و هفتم، فروردین، شماره ۱.
۱۳. معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، امیرکبیر، تهران.
۱۴. نعمانی، شبلی، ۱۳۶۸، تاریخ شعر ادبیات ایران (شعرالعجم)، ترجمه سیدمحمدتقی داعی گیلانی، چاپ سوم، انتشارات نگاه، تهران.